**استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**جلسات علمی**

**رمضان المبارک 1446.ق**

موضوع: روش‌های رفع اجمال با تکیه بر احادیث فقهی

21 /12 /1403

متن خام

جلسه 8

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که در آیه شریفه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ این کلمه شهر مفعولٌ فیه هست یا مفعولٌ به.

بنابر اینکه مفعول فیه باشد آن شهد خودش مراد چیست آیا شهد مفعولٌ به آن محذوف است یا شهد اصلاً مفعول به نمی­خواهد شهد یعنی خودش مسافر نباشد شهد یعنی حاضر باشد شهد به معنای حضر است حاضر به معنای غیر مسافر به کار می­رود

این مطلب که عرض کردم حاضر به معنای غیر مسافر به کار می­رود در کلمات لغوییون هست در بعضی روایات هم از آن استفاده می­شود که شاهد به معنای غیر مسافر هست این روایت مسعدة بن صدقه در کافی جلد4، صفحه142، رقم7 مسعدة بن صدقه:

عن ابی عبدالله عن آبائه فی الرجل یجعل علی نفسه ایاماً معدوداة مسماة فی کل شهر ثم یسافر فتمرّ به الشهور انه لایصوم فی السفر

کسی که به گردن خودش نذر کرده نذری عهدی و پیمانی به گردن خودش قرار داده که ایام معدوده ای را چند روزی را در هر ماه روزه بگیرد ثم یسافر بعد سفر می­رود فتمر به الشهور خب این صورت مسئله است انه لایصوم فی السفر در سفر روزه نمی­گیرد آن روزهایی که گفته فرض کن گفته از پنجم ماه تا آخر ماه را همیشه روزه بگیرم پنج روز آخر ماه را روزه بگیرم پنج ماه است الان در مسافرت است می­گوید در این مسافرت روزه نمی­گیرد این روزه هایی که هم در مسافرت نگرفته دیگر قضا هم ندارد و لایَقضیها اذا شهد؛ اذا شهد یعنی در شهر خودش باشد و اینها ظاهرش این است که خود شهد به معنای اینکه حاضر باشد مسافر نباشد در مقابل فی السفر. فی السفر لایصوم فی الحضر لایقضی اذا شهد یعنی حضر کرد

شاگرد: ده روز اقامت هم بکند شهد

استاد: نه مراد عرض کنم خدمت شما آن حکم تنزیلی است ده روز که اقامه می­کند آن سفری که طرف ده روز اقامه می­کند شارع در حکم وطن قرار دارد یعنی شاهد تنزیلی آن مرادش در سفر و حضر که می­گویند سفر شرعی و حضر شرعی که از لحاظ شرعی بحث اقامه آن یک چیز دیگر است

خب روایتهای مختلفی در ذیل آیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وجود دارد یکی روایت عبید بن زراره ما عرض کردم ما در روایتهای مفسره و روایتهایی که نازل به آیه است و به وسیله این روایتها ما اجمال آیه را برطرف می­خواهیم بکنیم باید این روایت‌های رافع اجمال خودش از جهت سندی معتبر باشد یکی روایت عبید بن زراره بود در روایت عبید بن زراره در سندش یکی سهل بن زیاد واقع بود که ما سهل بن زیاد را توثیق می­کنیم. توثیق سهل بن زیاد بر اکثار روایت کلینی و اینهاست در کتاب کافی که کتابی است که برای فتوا نوشته شده و روایت صحیحه را در آن جمع کرده اکثار روایت یعنی آن شهادت ابتدایی کافی در واقع شهادت بر وثاقت سهل بن زیاد هم هست و در مقابل توثیق کلینی تضعیفات ائمه رجالی که بر مبنای غلو هست و سهل بن زیاد هم قرائن نشان می­دهد که بر مبنای غلو است و قابل اعتماد نیست ولی در سند عبدالعزیز عبدی وجود دارد عبدالعریز عبدی را دیدم حاج آقا در کتاب نکاح کتاب نکاح که می­گویم نه این کتاب چاپی این را نگاه نکردم آن کتاب نکاحی که در برنامه هست اوائل در یک جایی عبدالعزیز عبدی را توثیق کردند ولی بعداً چند جای دیگر عبدالعزیز عبدی آمده آن را تضعیف کردند آنحایی که توثیق کردند استدلالشان این هست که حسن بن محبوب از او زیاد روایت نقل می­کند یک. دوم نجاشی در ترجمه خود گفته له الکتاب یرویه جماعه و این را مقدم داشتند بر تضعیفی که نجاشی تضعیف کرده ولی به نظر می­رسد که همان مطلب بعدی اولی بالاخذ باشد چون روایت حسن بن محبوب را من مراجعه کردم خیلی نیست اکثر روایتهای عبدالعزیز عبدی هم فقهی الزامی نیست در مورد آداب و امثال اینها است. فقهی الزامی چهار پنچ شش تا و کل روایتهای حسن بن محبوب هم نشد نگاه کنم تکراریها را حذف کنیم چند تا درمی­آید ولی فکر کنم بیست تا این حدودها بیست تا بیست و پنج تا بود چهار پنج تا فقهیات بود بقیه هم. این مقدارها کافی نیست برای اثبات وثاقت یک شخص آن یرویه جماعةٌ هم آن عبارت یک کتابش را جماعتی نقل کرده باشند اسناد ما غیر از حسن بن محبوب هیچ کس دیگری روایت قابل توجه از عبدالعزیز عبدی ندارد دو سه تا انگار ابن ابی نجران دو تا روایت داشت حالا غیر از درایة النور هم نگاه کردم تک و توک به نظرم همین عبدالرحمان ابی نجران داشت و اینها کسی دیگری غیر از این روایت نداشت من احتمال می­دهم مراد نجاشی از یرویه جماعة نه اینکه روات مستقیمش، روات با واسطه را می­خواهد بگوید می­گوید این کتاب طرف مختلفی دارد کانّ این کتاب به طرق مختلف ذکر شده من یکی از طرق را ذکر می­کنم چون نجاشی یک مطلبی در بعضی از ترجمه دارد می­گوید و الطرق علیه کثیرةٌ و انا اذکر طریق او طریقین یک همچین عبارتهایی دارد و این اشاره به این هست که طرف مختلفی بین کتاب وجود دارد و علی القاعده این طرق همیشه باید به آن حسن بن محبوب برگردد چون یک راوی معروف شناخته شده دیگری باشد و هیچ عینی و اثری از آن در روایتهای ما نباشد خیلی مستعبد هست و روایتهای با واسطه به درد نمی­خورد برای توثیق اینکه یرویه جماعة اگرمراد روایت مستقیم باشد، اسناد موجود را تایید نمی­کند مشکل است چون اینها از باب اینکه ما می­خواهیم با این عبارتها اطمینان حاصل کنیم برای اینکه این شخص ثقه هست و اینها اطمینان حاصل نمی­شود از این جهت بنابراین طریق کافی به نظر اشکال دارد

ولی طریق فقیه او نه در طریق فقیه عبید بن زراره اول سند واقع شده طریق فقیه به عبید بن زراره در سندش حکم بن مسکین هست حکم بن مسکین توثیق صریح نشده ولی از مشایخ ابن ابی عمیر و بزنطی است از آن طریق توثیق شده حکم بن مسکین آن نسبتاً اکثار روایت هم در موردش هست آن حکم بن مسکین را می­شود توثیق کرد آن که توثیق می­شود روایت عبید بن زراره ای که در فقیه نقل شده توثیق می­شود

* تعبیر فقیه، سأل عبید بن زراره اشکالی ایجاد نمی­شود

استاد: نه آن مشکلی نیست من این را حالا گفتید در بحثی که اول اسناد فقیه هست به اصطلاح اسناد فقیه گاهی اوقات با تعبیر «رویٰ» هستند رویٰ زراره مثلاً که دلالت بر ادا روایت می­کند گاهی اوقات با تعبیر سأل هست که عرض کنم خدمت شما دال بر تحمل حدیث هست ولی ما با مقایسه اسناد فقیه با اسناد مشیخه به این نتیجه یک نکته ای را عرض بکنم آن این است که یک بحثی هست که اسناد مشیخه فقیه، مرحوم شیخ صدوق سیصد و نود و سه یا سیصد و نود و چهار تا شخص را در مشیخه فقیه ذکر کرده و طریق به آنها ذکر کرده خب خیلی غیر منضبط است یعنی نه به ترتیب الفباست نه به ترتیب طبقه است نه به ترتیب منزلت اجتماعی است نه به ترتیب وثاقت و عدو وثاقت است چطور شده که این سیصد و نود و سه چهار تا را همین طوری الکی این طوری ریخته ما این را بعدا به دست آوردیم که ترتیب اینها به ترتیب ورودش اولین باری هست که در متن فقیه وارد شدند یعنی مرحوم شیخ صدوق به خود کتاب فقیه مراجعه کرده هر کسی را که آنجا اسمش اول سند بوده طریق را ذکر کرده بعد نفر بعدی نفر بعدی تکراریهایش را یعنی یک لیست غیر تکراری بر اساس اسناد فقیه گرفته البته این توضیحش را من در مقدمه یک توضیحی که در درایة النور برای فقیه دادند هست آنجا مفصل توضیحش را دادم بنابراین اولین باری که نام یک راوی در فقیه وارد شده آن اولین بار مشیخه قطعاً او را شامل می­شود چون او به اعتبار او نام شخص در مشیخه هست خب ما وقتی مراجعه کردیم به این اولین بارهایی که مشیخه به اعتبار آنها آمده تعبیراتشان گاهی اوقات سأله است گاهی اوقات روا است گاهی اوقات رُوِی عنه هست همه تعبیرات مختلفی که در اول اسناد فقیه وارد شده آنها در مشیخه ناظر به آنها هست این یک استدلال هست.

یک استدلال دیگر هم هست آن این است که در مشیخه فقیه بعضی از راویان هستند که فقط یک بار در متن فقیه وارد شدند آن راویاتی که فقط یک بار در متن فقیه وارد شدند تعبیراتش را نگاه می­کنیم حدود پنجاه و چند مورد است انگار پنجاه و سه چهار نفر هستند که فقط یک روایت در متن فقیه دارند این پنجاه و چند نفری که در متن فقیه فقط یک روایت دارند اینها هم تعبیراتی که در فقیه ذکر شده مختلف است بعضیها سأل است بعضیها رَویٰ است بعضیها رُوِی عنه است که نشان می­دهد همه این تعبیرات مختلف مشیخه شامل حال آنها می­شود و از این جهت مشکلی ندارد

شاگرد: حاج آقا مشیخه را در اثنا کتاب نوشتند یا انتهای

استاد: بعد از تمام شدن کتاب نوشته کتاب را که تمام کرده آن را نوشته

بنابراین طریق فقیهش طریق معتبری است پس یک روایت معتبر تا اینجا پیدا کردیم البته این عبید بن زراره در عیاشی هم به صورت مرسل زراره عن ابی جعفر آنها هم وارد شده آن یک تفاوتی دارد که در استدلالات ما هم دخالت دارد که بعدا توضیح آن را می­دهم.

روایت بعدی حدیث اربع مائة است حدیث اربع مائة را عرض کردم ما سندش را معتبر می­دانیم کما اینکه در کتاب اصول، در بحث استصحاب به آن پرداختیم

عمده آن یک روایت دیگری هست روایت تهذیب جلد چهار صفحه سیصد و شانزده رقم نهصد و شصت و یک روایت ابی بصیر هست روایت ابی بصیر به حسب ظاهر بدوی این روایت سندش غیر معتبر است. اشکالی در سند این هست آن اشکال را اگر برطرف کنیم می­شود سندش را تصحیح کرد؛ در سندش عنه عن هارون بن حسن بن جبله عن سماعه عن ابی بصیر واقع شده ما گفتیم که با توجه به اینکه ابن جبله عن سماعة عن ابی بصیر خیلی زیاد روایت دارد این احتمال به نظر می­رسد که سند هارون بن حسن عن ابن جبله عن سماعة عن ابی بصیر بوده باشد هارون بن حسن، هارون بن حسن بن محبوب است فرزند ابن محبوب است روایتش از ابن جبله خیلی طبیعی است ابن جبله با حسن بن محبوب در یک طبقه هستند ابن عبدالله بن جبله دویست و نوزده مرحوم شده حسن بن محبوب دویست و بیست و یک یا دویست و بیست و چهار این حدودها در یک طبقه هستند عبدالله بن جبله خب طبیعی است که هارون بن حسن بن محبوب که از پدر خود ابن محبوب نقل می­کند از عبدالله بن جبله هم روایت نقل کند از یک طبقه کاملاً سازگاری دارد اما از جهت راوی ببینیم آن سازگاری دارد از جهت راوی، راوی اینجا با عنه تعبیر شده مشکل عنه این است که خب عنه ابتداءً ممکن است بگوییم به آن محمد بن یعقوب سند قبل برمی­گردد اول سند قبلش، محمد بن یعقوب بود ولی محمد بن یعقوبی که اول سند است آنجا مشکل دارد محمد بن یعقوب عن یعقوب بن یزید، یعقوب راوی یعقوب بن یزید نیست به نظر می­رسد که اینجا محمد بن یعقوبش تحریف باشد حالا احتمالات مختلفی در نحوه محرّف بودن این می­رود دو تا احتمال از همه احتمالات قویتر هستند:

**احتمال اول** اینکه محمد بن یعقوب عن یعقوب بن یزید، محمد عن یعقوب بن یزید بوده بعد این محمد را تفسیر کردند به محمد بن یعقوب این تفسیر داخل متن شده و مراد از محمد هم این محمدی هست که در سندهای قبلی سندهای قبلی محمد بن احمد بن یحیی ذکر شده مراد مثلاً آن محمد بن احمد بن یحیی باشد که سندهای قبلی آمده البته یک بحثهای سندی دیگری هم نهصد و پنجاه و نه هم یک عنه اول سندش دارد آن هم باز بحثهایی دارد که ما نهایتاً در مورد آن عنه نهصد و پنجاه و نه آن ضمیرش را به محمد بن احمد بن یحیی برگردانیم نه به احمد بن محمدی که در نهصد و پنجاه و هشت وارد شده بحثهایی هست که حالا در همان توضیح الاسنادی که در تهذیب هست مراجعه کنید بحثهای آن هست یک احتمال این است که محمد بن یعقوب بگوییم محمد خالی بوده و مراد از این محمد، محمد بن احمد بن یحیی است یا محمد بن علی بن محبوب از محمد، محمد بن علی بن محبوب را هم گاهی اوقات با تعبیر محمد از او یاد شده در اسناد فقیه. یکی از این دو تا مراد باشد این یک احتمال.

**احتمال دیگر** اینکه مرحوم شیخ طوسی به جای اینکه مثلاً محمد بن علی بن محبوب می­خواسته بنویسد اشتباهی محمد بن یعقوب نوشته یکی از تحریفات که رخ می­دهد که مرحوم صاحب قاموس الرجال در کتاب اخبار دخیله یک فصلی برای آن ذکر کرده آن این است که دو تا اسم دو تا عنوانی که از جهاتی با هم مشابهت دارند این دو تا اسم گاهی اوقات آن تشابهش باعث می­شود که یکی جای دیگری ذکر بشود فرض کنید محمد بن سنان و عبدالله بن سنان هر دو در ابن سنان بودن شریک هستند گاهی اوقات طرف می­خواهد محمد بن سنان را بنویسد به جایش می­نوسد عبدالله بن سنان؛ حماد بن عثمان و حماد بن عیسی گاهی اوقات به جای اینکه حماد بن عثمان بنویسد می­نویسد حماد بن عیسی چون این دو تا به خاطر شباهتی که با هم دارند تداعی معانی می­کنند یعنی طرف حماد بن عیسی را که می­بیند ذهنش می­رود به رفیقش که حماد بن عیسی هست آن وقت به جای حماد بن عثمان، حماد بن عیسی می­نویسد یا عبدالله بن سنان را محمد بن سنان چون هر دو ابن سنان هستند اینجا یکی از افرادی که از یک جهت مشابهت دارند کسانی هستند که مولف منبع تهذیب هستند و اسمشان هم محمد است شیخ طوسی در تهذیب از یک سری منابعی مطلب اخذ کرده مهمترین منبعش کلینی است بیشترین روایتهایی که شیخ طوسی آورده از محمد بن یعقوب هست غیر از کلینی چند نفر دیگر هم هستند که هفت هشت نفر دیگر هم هستند که جز منابع اصلی شیخ طوسی هستند در تهذیب مثل سعد بن عبدالله، صفار، علی بن الحسین بن فضال. در اینها سه نفرشان اسمشان محمد است محمد بن حسن صفار، محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن علی بن محبوب هر سه نفرشان هم از یعقوب بن یزید روایت دارند محمد بن یعقوب عن یعقوب بن یزید هر سه نفرشان هم محمد بن علی بن محبوب هم محمد بن احمد بن یحیی هم محمد بن حسن صفار هر سه از یعقوب بن یزید روایت دارند این احتمال دارد که شیخ طوسی می­خواسته این را از کتاب مثلاً محمد بن احمد بن یحیی برداشته یا از کتاب محمد بن حسن صفار برداشته یا از کتاب محمد بن علی بن محبوب برداشته ولی چون هر دو اینها جز منابع چیز هستند و منبع معروفی که ایشان معمولاً روایات را برای او نقل می­کند پیش از همه کلینی است محمد را که نوشته ذهنش رفته در کلینی یعنی به خاطر اشتراکی که دارند هر دو از منابع تهذیب هستند و اسمشان هم محمد است و بخصوص کلمه یعقوب بن یزید را که طرف می­بیند منشا خطا می­شود محمد را که می­بینید نگاهش می­افتد به یعقوب بن یزید به یعقوب بن یزید که می­بیند به جای اینکه بنویسد محمد بن الحسن صفار یا محمد بن علی بن محبوب یا محمد بن احمد بن یحیی می­نویسد به جای او محمد بن یعقوب و این منشا اشتباه می­شود و هر سه این نفرها محمد بن علی بن محبوب محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن حسن صفار در یک طبقه هستند تقریباً . یک کمی محمد بن احمد بن یحیی یک کمی طبقه او یک ذره از آنها مقدم باشد ولی هر سه تقریباً در یک طبقه هستند و هر سه هم از کسانی هستند که می­توانند از هارون بن حسن نقل کنند چون هارون بن حسن راوی او در رجال کشی سعد بن عبدالله است سعد بن عبدالله عن هارون بن حسن بن محبوب در رجال کشی صفحه صد و سی و هشت نقل می­کند این هارون بن حسن بن محبوب کم روایت است تک و توک روایت دارد اینکه تک و توک روایت دارد چون سه تا روایت بیشتر ندارد بنابراین اینکه شما بگویید در جای دیگری روایت محمد بن احمد بن یحیی از او دیده نشده یا روایت محمد بن علی بن محبوب از او دیده نشده یا روایت محمد بن حسن صفار دیده نشده خیلی مهم نیست می­گویم چون خیلی کم روایت است بنابراین هر یک از این احتمالات باشد کاملاً با اینکه اینجا مراد از هارون بن حسن بن جبله هارون بن حسن عن ابن جبله باشد کاملاً سازگاری دارد و به نظر می­رسد که این هارون بن حسن بن جبله محرّف هارون بن حسن از ابن جبله هست راوی آن هم هر یک از این سه نفر باشد ثقه هستند هر سه آنها هارون بن حسن هم ثقه هست ابن جبله البته واقفی است واقفی است و مورد بحث هست که آیا از وقف برگشته یا برنگشته خیلی ثابت نیست از وقف برگشته باشد بنابراین روایت موثقه خواهد بود البته بعضیها به خاطر سماعه امثال سماعه را هم واقفی دانستند ما در جای خودش ذکر کردیم که سماعه اصلا دوره وقف را درک نکرده و امامیه ثقه جلیل هست بنابراین این روایت هم می­شود روایت معتبر

یک نکته دیگری را هم من ضمیمه بکنم و آن این است که بعد از این نهصد و شصت و یک نهصد و شصت و دو یک عنه ان علی بن سندی هم وارد شده عنه ان علی بن سندی علی بن سندی به نظرم کسی که از او زیاد روایت نقل می­کند محمد بن علی بن محبوب است علی بن سندی بیشترین روایتش محمد علی بن محبوب است کیست محمد بن علی بن یحیی هم دارد یا نه در نرم افزار ببینید

شاگرد: علی بن محبوب صد و بیست و هشت محمد بن احمد یحیی پنجاه و پنج تا

استاد: خب هر دو زیاد روایت دارند صفار هم دارد

شاگرد: نه

استاد: چرا صفار را گفتم احتمال صفار چرا در ذهن من آمد. الان که داشتم می­گفتم احتمال صفار در ذهن من آمد که آن محمد بن یعقوب، محمد بن حسن صفار باشد آن از علی بن محمد سندی روایت ندارد با این تعبیر ندارد اینکه آن محمد بن یعقوبی که آنجا هست یا تصحیف محمد بن احمد است یا تصحیف محمد بن علی بن محبوب و خب هر دو اینها از علی بن سندی روایت دارند و طبقه آنها هم می­خورد که از هارون بن حسن محبوب روایت بخوانند خب پس بنابراین ما یک روایت دیگر

شاگرد: «محمد بن علی بن محبوب» محمد بن محبوب هم نوشته می­شده یا نه

استاد: نه محمد خالی نوشته می­شده

شاگرد: یعنی شما احتمال اینکه حتماً شیخ یا خود تهذیب یا فقیه اشتباه این را نوشته

استاد: نه احتمال زیاد خود شیخ طوسی اشتباه کرده نه احتمال تصحیف که نه یعنی اینکه راوی محمد نوشته بوده بن یعقوب تصحیف عن یعقوب بن یزید باشد جمع بین نسخه بدل و نسخه صحیح باشد این احتمالش هست ولی احتمال اینکه به اصطلاح خود شیخ طوسی اشتباه کرده به جای محمد بن علی بن محبوب یا به جای محمد خالی، محمد بن یعقوب نوشته باشد آن احتمالش قویتر است آن هم احتمال هست. حالا اینها خیلی تفاوت آن نحوه توجیه تحریف است و الا اصل اینکه نتیجه این می­شود یا محمد بن احمد بن یحیی باشد یا محمد بن علی بن محبوب هر دو هم با هارون بن حسن بن محبوب کاملاً طبقه آنها ِوقف می­کند که از او روایت کرده باشند

شاگرد : راوی که یک تک روایت در منابع ما داشته باشد کان ملغی است این احتمال حالا یک آدم است اسمش یک بار فقط آمده

استاد: خب اینکه ما دقیقاً ببینیم یک اسمی هست که زمینه راحت تحریف دارد این احتمال تحریفش این خیلی قویتر هست حالا که حالا یک کسی همین طوری خیلی احتمالش به نظر من عقلایی نیست نه اینکه احتمالش نیست و اینها ولی احتمالش.

یک نکته ای را اینجا حالا که گفتید این مطلب را بگویم آن که در چیزهایی که مربوط به تحریف و تصحیفات و امثال اینها هست ما قائل به یک نحو انسداد صغیر هستیم یعنی لازم نمی­دانیم که حتماً به اطمینان برسیم به ظن قوی هم برسیم آن را کافی می­دانیم آن توضیحش در جای خودش اینها ظن قوی این است که این هارون بن حسن جبله محرّف هارون بن حسن عن بن جبله باشد که روایت موثقه است که حالا دیگر روایت موثقه بستگی دارد که شخص روایت موثقه را معتبر بداند یا نداند آن بحثهای در جای خودش.

ما روایت موثقه را با آن دو شرطی که مرحوم شیخ طوسی در عده گفته که اگر با روایتهای امامیه معارض نباشد و فتوای امامیه برخلافش نباشد مورد قبول است می­پذیریم

خب این بحث سندی.

اما بحث دلالی ببینید استدلال به این روایات بر این فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ روایت این شکلی است ما ابینها من شهد فلیصمه و من سافر فلایصمه دو جور استدلال به این روایت می­شود کرد بر اینکه بگوییم اینجا کلمه شهد آن کلمه اشهر مفعول فیه هست نه مفعول به یکی اینکه این من شهد فلیصمه این در مقابل من سافر هست پس این شهد یعنی حاضر باشد امثال اینها حالا یا مفعولش محذوف باشد شهد به این شکل بگوییم کلمه از این استدلال کنیم که اینجا شهد به معنای مسافر نبودن است بنابراین اگر شهد به معنای مسافر نبودن باشد الشهر باید مفعول فیه باشد مسافر نبودن دیگر مفعول نمی­گیرد یک استدلال هست

این استدلال به نظر من اشکال دارد چون در روایت زراره که عین همین روایت هست می­گوید من شهد رمضان این کلمه رمضان اضافه دارد فلیصمه. من شهد رمضان به قرینه آن من شهد رمضان و به قرینه ای که در خود آیه هم کلمه الشهر وجود دارد من احتمال می­دهم من شهد بوده یک «ه» داشته ضمیر داشته آن ضمیرش حذف شده اگر ضمیر داشته باشد این احتمال ضمیر داشتن را نمی­شود به اصطلاح نفی کرد. اگر ضمیر داشته باشد این عین آیه قرآن می­شود یعنی آیه قرآن که الشهر آن دو احتمال دارد که مفعول به باشد یا مفعول فیه باشد در من شهد هم دو تا احتمال وجود دارد که مفعول به باشد یا مفعول فیه باشد این چیزی است که دیگر نمی­شود به این استدلال کرد و این استدلالی بود که به ذهن من رسیده بود در کلام حاج آقا نیست

یک نکته را هم من ضمیمه بکنم آن این است که روایت زراره عن ابی جعفر ولو مرسل است ولی چون عینش در روایت عبید بن زراره عن ابی عبدالله وارد شده به نظر می­رسد که بشود به وسیله روایت عبید بن زراره روایت زراره را معتبر دانست و اگر روایت زراره معتبر شد در این طور بحثهایی که انگیزه ای بر جعل وجود ندارد شهده بگوییم یا شهد خالی بگوییم اینها چیزهایی نیست که انگیزه جعل وجود داشته باشد در این چیز. علاوه بر اینکه حالا غیر از آن حتی روایت زراره معتبر هم نباشد به نظر می­رسد که با روایت عبید بن زراره باید یک متن واحد داشته باشند و عرض کنم تعبیرات ما ابینها، لمن اقل حالا یک به اصطلاح ریزه کاریهایی لمن اقلها دارد آن ندارد حالا اینها ما ابینها و این تعبیرات خودش عرض کنم نشانگر این است. من احتمال می­دهم عبید بن زراره این را از امام صادق که نقل کرده بعد گفته که شبیه این را هم پدرم زراره از ابی جعفر هم نقل کرده امثال اینها یک همچین چیزی وجود داشته باشد در روایتهای مشابه روایتی که عین هم هستند و تفاوتهای آنها تنها به چیزهایی هست که داعی بر جعل در آنها نیست و اگر این تفاوتها به نقل به معنا و نمی­دانم غلط نسخه و امثال اینها باید برگردد آن چیزها به نظر می­رسد که بشود این روایتهای. حاج آقا در مسئله لاضرر همین مطلب را می­فرمودند که لاضرر بعضی نقلها هست لاضرر علیٰ مومن با لاضرر خالی امثال اینها و یا لاضرر فی الاسلام ایشان نقلهای مختلف را که نقل می­کردند می­گفتند که ما اینکه حالا علیٰ مومن را نمی­خواهم روی آن اینکه فی السلام را اینکه بگوییم فی الاسلام اضافه شده باشد یا نشده باشد و اینها . اینکه یک کسی یک فی الالسلام را تعمداً اضافه کرده باشد به عبارت آن احتمالش نمی­رود بنابراین مثلاً ممکن است روایتی که لاضرر خالی هست با روایتی که لاضرر فی الاسلام یکی از آنها سندش معتبر باشد یکی از آنها سندش معتبر نباشد ولی به نظر می­رسد هر دو معتبر تلقی بشود حالا این یک بحثی هست که نکاتی دارد که در جای خودش باید به آن پرداخته بشود خب حالا عمده استدلال استدلال دیگری است که حاج آقا بحث مطرح می­کنند

شاگرد: در نقل به معنا شبهه را یعنی اگر نقل به معنا شده باشد و این راوی هم ثقه نیست

استاد: نه نقل به معنا راوی ثقه هم نباشد نقل معنا به وثاقت و عدم وثاقت ربطی ندارد یعنی در واقع نقل به معنای شخص غیرثقه هم معتبر است دیگر یعنی اصالة عدم الخطا هست اینها چون نقل به معناهایی که هست یعنی به جای لفظ، لفظ هم معنا را آوردند اینکه نقل به معنا در جاهایی هست که معنای متعارف نقل شده باشد در معنای آن نقلی که مجاز هست نقل به معنای متعارف

شاگرد:این بستگی به مبنای حجت خبرثقه ندارد چون کسانی که مبنای حجت خبر ثقه را قبول می­کنند می­گویند ما ادا علیک اینها یعنی که بالاخره ادا علیک همین لفظی که

استاد: نه به این لفظ نیست با توجه به نقل به معنا ادا علیک حتی این مضمون را. لفظ آن ادله تصحیح نقل معنا آن را روشن می­کند که مراد

شاگرد: ادا علیک مبتنی به وثاقت نمی­دانید

استاد: نه دیگر مبتنی بر وثاقت نیست عدم السهو و عدم الخطا فقط در مورد راویان ثقه نیست راویان غیر ثقه هم در مورد آن جاری می­شود

حالا اینها یک نکات ریزه کاریهایی این بحث دارد که نمی­خواهم وارد آن بشوم این مثال با مثال قاعده لاضرر فرقهایی دارد که از این می­گذرم عمده قضیه استدلال دیگری است که حاج آقا مطرح فرمودند استدلال حاج آقا این است می­گویند که در این روایت این طوری فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ این اصلاً سوال از چیست فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ماه رمضان شما باید روزه بگیرید خب اینکه معلوم است ماه رمضان باید روزه بگیریم پس امام علیه السلام چه می­خواهد بگوید ظاهراً این ناظر به یک بحثی هست که عامه دارند عامه می­گویند در سفر هم می­شود روزه گرفت سه تا قول در مورد روزه در سفر هست یکی اینکه در سفر حتماً باید روزه بگیرد شخص مسافرت واجب است روزه گرفتن در سفر یک قول این است که در سفر نباید روزه گرفته بشود و کسی که در سفر روزه بگیرد روزه او باطل است یک قول دیگر هم هست تخییر إن شاء صام و إن شاء افطر این روایت در مقام بیان این است که قول اول و قول اخیر که باید روزه بگیرد یا مخیر هست در روزه گرفتن آن را نفی کند بگوید نه باید افطار کند می­گوید من سافر فلایصمه بنابراین به همین فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ استدلال کرده برای اینکه مسافر نباید روزه بگیرد این چطوری می­شود به این روایت استدلال کرد به این جهت که بگوییم این شهد را باید به معنای غیر مسافر بگیرد می­گوید در این روایت می­گوید بر غیر مسافر واجب است روزه بگیرد بر غیر مسافر واجب است روزه بگیرد این آیه در مقام تحدید است اگر برای مسافر و غیر مسافر فرقی نداشته باشد بر همه روزه گرفتن واجب باشد لااقل مشروع باشد باید ذکر می­کرد اینکه فقط بر غیر مسافر گفته روزه باید بگیرد معنایش این است که مسافر نباید روزه بگیرد نباید یعنی مشروع نیست بنابراین از این آیه مشروع نبودن روزه استفاده می­شود مشروع نبودن روزه در صورتی هست که شهد به معنای غیر مسافر باشد اگر شهد به معنای ادرک باشد این چیزی از آن درنمی­آید که مسافر و غیر مسافر بنابراین از استدلال امام علیه السلام معلوم می­شود که شهد در آیه به معنای غیر مسافر است آن وقت غیر مسافر که شد آن الشهر می­شود مفعول فیه. یعنی من کان غیر مسافر الشهر شما به جای من شهد بگویید من کان غیر مسافر هم بگذارید الشهر می­شود مفعول فیه طبیعتاً چیز نمی­گیرد مفعول به نمی­گیرد این استدلال است.

حاج آقا می­فرمایند ولی این استدلال ناتمام است آن این است که سوال سائل در فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ آیا از خصوص این عبارت است یا از آیه ای هست که این عبارت در آن است گاهی اوقات از آیه که می­خواهند سوال کنند اول آیه را می­گویند یعنی تا آخر برو. سوال از این است که چون فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ این خودش یک ابهام خاصی ندارد ابهام مال مجموع آن است. عرض کنم در ادامه آیه یک قید دیگری وجود دارد آن قید از آن عدم صحت صوم در سفر استفاده می­شود چون می­گوید وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ کسی که مریض باشد کسی که مسافر باشد باید بعد از ماه رمضان روزه بگیرد خب این معنایش این است اگر در ماه رمضان هم روزه بگیرد باز باید در ماه رمضان روزه بگیرد اطلاق اقتضا می­کند. نه اینکه اگر روزه نگرفت باید روزه بگیرد نه مطلقا به نحو مطلق آن چیزی که بر مریض و مسافر هست روزه غیر ماه رمضانی است خب معنایش این است که در ماه رمضان نباید روزه بگیرد روزه ماه رمضان او مشروع نیست استدلال ممکن است به او باشد اگر به آن استدلال باشد دیگر فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ که شهد چه هست و اینها به آن کاری ندارد استدلال در صورتی هست که امام علیه السلام من سافر فلایصمه را از فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ درآورده باشد و نکته ای در اینجا وجود دارد آن نکته این احتمال را متعین می­کند آن این است که امام علیه السلام می­گوید ما ابینها چقدر این واضح است مَا أُبَيِّنُهَا لِمَنْ عَقَلَهَا کسی یک ذره فکر کند این مطلب را می­فهمد خب من شهدی که الشهر مفعول به باشد یا مفعول فیه باشد این این قدر واضح نیست که از قدیم اختلاف بوده هر کسی هم یعنی واقعاً اجمال دارد این می­خواهد بگوید آیه اصلا اجمال ندارد این واضح است دیگه نسبت به آن ذیلش بخواهیم تمسک کنیم واضح است درست است آیه می­گوید مسافر و مریض بعد از ماه رمضان باید روزه بگیرد معنایش این است که ولو در ماه رمضان هم روزه بگیرد به درد نمی­خورد باید بعدا حتماً روزه بگیرد پس بنابراین اگر به ذیل تمسک شده باشد این ما ابینها خیلی واضح است مَا أُبَيِّنُهَا لِمَنْ عَقَلَهَا در روایت زراره ولی به خود این که واضح نیست من شهد چقدر واضح است بنابراین می­خواهد تخطئه کند که از این آیه وجوب تخییری استفاده کردند یا وجوب تعیینی ماه رمضان استفاده کردند چقدر بی عقل هستند آیه می­گوید بعد از ماه رمضان باید بگیرد اگر به ذیل بخواهد تمسک کند خب کاملاً واضح است ولی به صدر استدلال کردنش ما ابینها نیست این اصلاً اینکه شهد به معنای غیر مسافر باشند هم واضح نیست شهد دو تا معنا دارد مشترک لفظی است شهد به معنای غیر مسافر یکی از معانیش است که ما به زور از کتابهای لغت و لا به لای چیزها درمی­آوریم شهد معنای اصلی آن یعنی حضر در مقابل سافر نیست یعنی شاهد باشد وقتی شاهد شهد به معنای حضر است که امام علیه السلام می­فرماید ما ابینها من شهد فلیصمه و من سافر فلایصمه این تناسب ندارد.

شاگرد: شهد اگر در آن معنای مسافرت هم نباشد اینجا به چه معناست اینکه زنده باشد

استاد: حالا آن یک نکته ای دیگر است آنها استدلات دیگر است که با آن استدلالات آنها آن را من حالا بعدا حاج آقا به آن پرداختند

شاگرد: اذ شهر مفعول به باشد کان رویت هلال است و اینها

استاد: حالا آن نکات دیگری دارد که آن را فردا عرض می­کنم حاج آقا آن را هم. آن یک استدلال دیگر هست که اگر شهد به معنای عدم مسافرت نباشد معنایش چه هست آن استدلال ذاتی به آیه است نه استدلال به روایت و اینها حالا استدلال ذاتی نکاتی دارد که من آن را فردا .

شاگرد: عنوان مشیر بودن نسبت به آیه متعارف است حالا نسبت به صور خیلیها می‌گویند عنوان قل هو الله ولی عنوان مشیر قرار دادنش عدم مشابه بر کل آیات

استاد: بله کاملاً طبیعی است آیه ای که هست اول آیه را بخواند به جای اینکه آیه باشد

شاگرد: مخصوصاً آیه ای که مورد ابتلا باشد

استاد: بله فرض کنید بعضی وقتها شما می­گویید آیة الابتلاء اسم می­گذارید آیه فمن ابتلاء

شاگرد: حتی بگوید آیة فمن ابتلاء

استاد: نه آن هم همین است این خیلی طبیعی است که این طوری می­کنند عرض می­کنم بخصوص با توجه به ما ابینها و اینها این احتمالی که حاج آقا مطرح می­کنند احتمال متعینی است و مطلب آن کاملاً همین طور است که حاج آقا بیان کردند

عمده یکی روایت آن حدیث اربع مائة است یکی آن روایت ابی بصیر هست که ما موثقه دانستیم آنها نکاتی دارد که آن را من فردا توضیح می­دهم می­خواستم من این بحث را زودتر تمام کنم به بحثهای دیگر مربوط به رفع اجمال برسم که فردا جلسه آخر است فقط به این بتوانیم چیز کنیم.

شاگرد:بحث حرمت سفر بود

بحث سر دلالت بر حرمت سفر نیست بحث سر اینکه مفاد چیست وقتی مفاد این شد که اگر شهد به معنای غیر چیز بود دال بر جواز سفر می­شود یعنی دال به این معنا که دال توضیحاتی در کلام حاج آقا هست این دو معنایی می­شود یک توضیحاتی آقای خویی دال بر جواز سفر گرفتند حاج آقا می­گوید دال بر جواز سفر نیست با هر دو سازگار است هم می­تواند جواز سفر داشته باشد هم توضیحاتی در کلام حاج آقا هست.

علیٰ اي تقدیر مرادم این است که اجمال آیه در مورد اینکه الشهر مفعول فیه هست یا مفعول به هست به وسیله این روایت حل نمی­شود ممکن است از روایت حدیث اربع مائه با آن این اجمال را بخواهیم برطرف کنیم یا با روایت ابی بصیر که آن را حالا فردا توضیح می­دهیم ان شاءالله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .